

Hadith scholars and the consequences of dealing with theology (Study of epistemological and methodological consequences)

Ebrahim Noei*

Aabas Izadpanah , shareat Aghajari*****

Abstract

Hadith scholars and the consequences of dealing with theology (Study of epistemological and methodological consequences) Theology is a religious science that has not had a uniform history. Some believe it is necessary to address it. Some also oppose addressing it. Scholars of hadith have given several reasons for this opposition. They also enumerated the wrong consequences for addressing this knowledge. Those consequences for any other knowledge should be avoided. The question of the present article is that which epistemological and methodological consequences have the scholars of hadith considered for theology? Does theology really have such consequences? It seems that this effort of the scholars of hadith only makes the scholars of theology aware of some dangers that they may face when dealing with this science. And of course, these dangers are not specific to theology, and anyone who does not follow the correct conditions for research in a science may be caught in such errors. Theologians have also paid attention to these consequences and have tried to avoid getting caught up in them. Even if one of the theologians has made a mistake, it cannot be said that theology should be abandoned.

Keywords: Scholars of Hadith ,Theology , Epistemological consequences, Methodological consequences, Theologians.

* Assistant Professor Department of Islamic Studies, Faculty of Theology and Religions, Shahid Beheshti University (Corresponding Author), e_noei@sbu.ac.i

** Assistant Professor Department of Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology, Qom University, abbas_izadpanah@yahoo.com

*** Master of Islamic Theology, Faculty of Theology, Qom University, sh.1363@yahoo.com

Date received: 17.10.2020, Date of acceptance: 14.12.2020

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اهل حدیث و پیامدهای کلام ورزی (واکاوی پیامدهای معرفت‌شناختی و روش‌شناختی)

ابراهیم نوئی*

عباس ایزدپناه**، شریعت آقاجری***

چکیده

علم کلام از دانش‌هایی دینی است که سرگذشت یکنواختی نداشته است. اگر شماری به وجوب فراگیری و اشتغال به آن فتوا داده‌اند، کسانی هم در تحریم پرداختن به آن از هیچ تلاشی دریغ نکردند. اهل حدیث علاوه بر تمسک به دلایل متعدد بر این تحریم، پیامدهایی را برای نادرستی اشتغال به این علم ذکر کرده‌اند، که درباره هر دانش دیگری هم مطرح شود، باید از پرداختن به آن خودداری کرد. پرسش نوشتار حاضر آن است که اهل حدیث با تمسک به کدام پیامدهای معرفت‌شناختی و روش‌شناختی با اشتغال به علم کلام مخالفند؟ تا چه مقدار می‌توان با لازمه بودن امور مزبور همراه شد و تمسک به این قبیل امور چگونه می‌تواند وجهی برای مخالفت با علم کلام فراهم آورد؟ دستاورد نوشتار حاضر آن است که تلاش مخالفان علم کلام در تمسک به این پیامدها متکلمان را متوجه هشدارهایی می‌سازد که اگر مسیر پرداختن به این علم را به درستی سپری نکنند، چه تهدیداتی در کمین آنها خواهد بود. البته این پیامدها نه متوجه ذات علم کلامند و نه هیچ اختصاصی به علم کلام دارند. اندیشمندان هر علمی اگر به این قبیل پیامدها التفات نداشته باشند و یا به شیوه درست اشتغال به یک علم ملتزم نباشند در معرض چنین پیامدهایی هستند.

* استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده الهیات و ادیان دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)، e_noei@sbu.ac.ir

** استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، abbas_izadpanah@yahoo.com

*** کارشناس ارشد کلام اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، sh.1363@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۲۴

کلیدواژه‌ها: اهل حدیث، علم کلام، لوازم معرفت‌شناختی، لوازم روش‌شناختی، متکلمان.

۱. مقدمه

کلام‌دانشی است که وظیفه استنباط و استخراج اعتقادات دینی از منابع دین و تبیین و اثبات آن عقاید را بر عهده دارد. دفاع از آن عقاید در برابر بدعت‌ها نیز از وظایف علم کلام است. این امور به قدری اهمیت دارد که انتظار می‌رود این دانش از دانش‌هایی باشد که فراگیری آنها از سنخ واجبات شرعی تلقی گردد و اشتغال به آن، جهاد فی سبیل الله شمرده شود؛ چنانکه طبرسی نوشته است: «از عظیم‌ترین جهادها نزد خداوند، جهاد متکلمان و پاسخ‌های آنان به شبهات اهل باطل و دشمنان دین است». (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۲۷۳) با وجود این، نمی‌توان گفت همه اندیشمندان مسلمان رأی به وجوب اشتغال به علم کلام داده‌اند. به طور ویژه می‌دانیم که در میان سنّیان اهل حدیث به شدت با پرداختن به علم کلام مخالف بودند و از صدور فتوای تحریم اشتغال به این علم خودداری نمی‌کردند. از امام محمد شافعی نقل شده است که او به قدری با اشتغال به علم کلام مخالف بود که می‌گفت؛ اگر مردم می‌دانستند علم کلام حاوی چه مطالب باطلی است به نحوی از آن می‌گریختند که از شیر درنده می‌گریختند. (ذهبی، ۱۴۲۷، ج ۸، ص ۲۴۰ و ۲۴۱) رشیدالدین میبیدی در تفسیر عرفانی کشف‌الأسرار نوشته است: «اما علم کلام آن است که گفت: جَلَّ جلاله: «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ» (انعام: ۱۲۱)، جای دیگر گفت: «زُخِرْفُ الْقَوْلِ غُرُورًا» (انعام: ۱۱۲). همان است که گفت: «وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ» (منافقون: ۴). و آن بگذاشتن نص کتاب و سنت است و از ظاهر با تکلف و بحث شدن است و از اجتهاد با استحسان عقول و هوای خود شدن است. و دانستن این علم عین جهل است.» (میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۲۴۳)

تکفیرهای احمد بن حنبل در عبارات «مَنْ تَكَلَّمَ تَزَنَّدَقَ وَلَا تَكَادُ تَرَىٰ أَحَدًا يَنْظُرُ فِي الْكَلَامِ إِلَّا فِي قَلْبِهِ دَغْلٌ» (شاطبی، ۱۴۲۰، ص ۵۷۲) و «لَا يَفْلِحُ صَاحِبُ الْكَلَامِ أَبَدًا، عِلْمَاءُ الْكَلَامِ زِنَادِقَةٌ». (ابن جوزی، ۱۴۲۱، ص ۷۵؛ ابن تیمیه، ۱۴۲۵، ص ۱۵۵) و برخی تکفیرهای دیگران مانند «مَنْ تَعَمَّقَ فِي الْكَلَامِ تَزَنَّدَقَ» (نک: فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۲۷۹) و «مَنْ طَلَبَ الدِّينَ بِالْكَلامِ تَزَنَّدَقَ» (همان، ج ۲، ص ۲۷۹ و ۳۳۰؛ مقرئ، ۱۴۱۷، ص ۸۶؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱۲، ص ۵۰۰) مشهورند. از امام ابو محمد عبدالله بن علی بغدادی حنبلی (ف. ۵۶۴ ق) هم بیت زیر نقل شده است:

ثُمَّ الْكَلَامُ فَذَرَهُ فَهُوَ زَنْدَقَةٌ
و خَرْقُهُ فَهُوَ خَرْقٌ لَيْسَ يُرْتَفَعُ

(ابن عماد حنبلی، 1406، ج ۶، ص ۲۱۱)

مقصود وی آن است که باید از علم کلام دوری گزید؛ زیرا کفر است. باید [کتاب های آن علم را] پاره کرد؛ چرا که کلام خودش باعث خرق [و اختلاف میان مسلمان بوده] بوده و به آسانی هم آن شکاف جبران نمی شود. اهل حدیث در مخالفت با اشتغال به علم کلام رساله های متعددی نوشته اند. از جمله:

- «رسالة فی الغنیة عن الکلام» نوشته ابو سلیمان الخطابی (ف. ۳۸۸ق)
- رساله «الرد علی اهل الکلام» نوشته ابو عبدالرحمان سلمی (۳۰۳-۴۱۲ق)
- رساله «أحادیث فی ذم الکلام و أهله» نوشته ابوالفضل مقرئ نیشابوری؛ تلخیص رساله «الرد علی اهل الکلام» سلمی. (۳۷۱-۴۵۴ق)
- رساله «ذم الکلام و أهله» نوشته ابو اسماعیل عبدالله بن محمد انصاری هروی؛ معروف به خواجه عبدالله انصاری (متوفای ۴۸۱ق).
- رساله «الانتصار لأهل الحدیث» نوشته ابو مظفر ابن السمعانی (ف. ۴۸۹ق)
- رساله «الإجماع العوام عن علم الکلام» نوشته ابو حامد محمد بن محمد غزالی (ف. ۵۰۵ق)
- رساله «تحریم النظر فی کتب الکلام» تالیف ابن قدامه مقدسی (ف. ۶۲۰ق)
- رساله «صون المنطق و الکلام عن فن المنطق و الکلام» جلال الدین سیوطی (ف. ۹۱۱ق)

مخالفت با علم کلام در این رساله ها معمولاً به دو صورت بروز یافته است. صورت نخست: ذکر دلایل دینی تحریم اشتغال به علم کلام. شمار این دلایل دست کم به شش می رسد: دلایل قرآنی، سنت نبوی، سیره صحابه، فتاوی عالمان سلف و امامان اهل سنت، اجماع و بدعت.

صورت دوم مخالفت: تمسک آنها به لوازم و پیامدهای نادرست اشتغال به علم کلام. این لوازم را می توان دست کم به پنج دسته لوازم معرفت شناختی، روشن شناختی، اعتقادی، اخلاقی و جامعه شناختی تقسیم کرد. نوشتار حاضر تنها به بررسی لوازم نادرست معرفت شناختی و روش شناختی اشتغال به علم کلام در نگاه این مخالفان خواهد پرداخت.

بنابراین مساله مقاله حاضر چنین است: اهل حدیث و مخالفان علم کلام اشتغال به این علم را مستلزم چه پیامدهای معرفت‌شناختی و روش‌شناختی می‌دانند؟ هدف این نوشتار نیز آن است که نشان دهد نمی‌توان با تمسک به چنین لوازمی به تحریم پرداختن به علم کلام حکم و فتوا داد. بدین منظور با روش کتابخانه‌ای به جست و جو در منابع مهمی که اهل حدیث و مخالفان علم کلام در باب مخالفتشان با این علم نوشته‌اند پرداخته‌ایم. در مقام تبیین وجه مخالفتشان شیوه توصیف را برگزیده‌ایم. سرانجام نیز با روش تحلیلی و انتقادی به پاسخ آن مخالفتها روی آورده ایم.

۲. لوازم معرفت‌شناختی اشتغال به علم کلام

اهل حدیث معتقدند اشتغال به علم کلام مجموعه‌ای از لوازم و پیامدهای معرفت‌شناختی ناروایی دارد که نه تنها در علم کلام؛ بلکه در هر علم دیگری هم یافت شود باید از آن خودداری کرد. مسلمانان نباید خود را گرفتار این لوازم کنند و پرداختن به علم کلام آنان را گرفتار چنین پیامدهایی می‌کند. آن مخالفان دست کم چهار لازمه را در این زمینه ذکر کرده‌اند.

۱.۲ جهل و نادانی (و نه علم و آگاهی)

شاگرد معروف ابوحنیفه یعنی ابو یوسف صریحا می‌گفت: «علم به خصومات دینی و کلام حقیقتاً علم نیست بلکه جهل و نادانی است بلکه این ناآگاهی از آنهاست که حقیقتاً علم است» (انصاری، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۲۰۳) مقصود او آن است که نباید انتظار داشت کسانی که عمر خود را به مناظرات اعتقادی و مباحث کلامی طی می‌کنند نهایتاً به علم و معرفت دینی دست یابند. بلکه اگر کسی در طول عمرش از مناظرات اعتقادی و مباحث کلامی خودداری کند و او را از این جهت ناآگاه بخوانند به واسطه آنکه عمرش را در جای دیگر (یعنی حدیث و فقه و مانند آنها) طی کرده است به حقیقت علم دست خواهد یافت.

امام محمد شافعی هم می‌گفت: اگر مردی بمیرد و وصیت کند که کتاب‌های علمی او و از جمله کلامی او به صورت خاصی مورد استفاده قرار گیرند وصیت آن مرد درباره کتاب‌های کلامی پذیرفته نیست؛ زیرا اصلاً کلام علم نیست. (سیوطی، بی‌تا، ۱۰۶) مقصود شافعی آن است که اگر کسی مثلاً پنجاه کتاب داشته باشد که پنج کتاب از آنها در علم کلام

نوشته شده باشند و به فرزندش وصیت کند که کتاب های علمی من را به مسجدی بدهند بر فرزند او لازم نیست که آن پنج کتاب کلامی را به مسجد مورد نظر منتقل کند زیرا پدر او وصیت کرده بود که کتاب های علمی اش را به آن مسجد بدهند و این وصیت شامل کتاب های کلامی نمی شود. ابو عمرو الضریر هم در پاسخ به این پرسش «آیا می توان به فراگیری کلام پرداخت تا با آن به ابطال و ردّ منحرفان پرداخت؟» گفته بود: «همه کلام جهل است و هر مقدار که به آن آگاه باشی از علم دور تر خواهی بود». (همان، ص ۱۰۹؛ مقری، ۱۴۱۷ق، ص ۹۳) ابن قدامه مقدسی هم متکلمان را نادان ترین مردم به احادیث می داند. (ابن قدامه، ۱۴۱۰، ص ۳۶) یکی دیگر از اهل حدیث ملا علی قاری هروی (ف. ۱۰۱۴ق) است که معتقد بود اشتغال به علم کلام و جدل سرانجام شخص را به ضلالت و جهل خواهد افکند. (قاری هروی، ۱۴۲۸، ص ۱۵) لیث بن سعد از عالمان اهل حدیث در قرن دوم هجری است که به شاگردش یونس بن عبد الأعلى گفته بود: «اگر روزی شنیدی که معرفت یکی از متکلمان به خداوند به درجه ای رسیده است که می تواند بر روی آب راه برود؛ این سخن را باور نکن؛ زیرا کلام نمی تواند چنین معرفتی را ایجاد کند». چون این سخن به شافعی رسید گفت: «لیث بن سعد در نکوهش کلام، ناقص سخن گفته است. او باید می گفت: اگر روزی شنیدی که متکلمی به درجه ای از معرفت نسبت به خداوند رسیده که در هوا راه می رود باز هم باور نکن.» (مقری، ۱۴۱۷، ص ۹۵؛ سیوطی، بی تا، ص ۱۱۵)

۱.۱.۲ بررسی

اولاً: به نظر می آید این مخالفان، در مقام مقایسه علم کلام و تلاش های علمی متکلمان با علم حدیث و فقه به این رأی داده اند که علم به کلام جهل و جهل به کلام، علم است. یعنی چون منبع شناخت دینی را قرآن و سنت می دانند و کلام را هم بیگانه از این دو، باید این نتیجه را بگیرند که متکلم از دسترسی به منابع معرفت دینی محروم است. اما باید گفت متکلم خودش را مقید به فهم قرآن کریم و سنت می داند و تلاش می کند از طریق این دو منبع، به شناخت مناسبی از صفات و افعال الهی برسد؛ بدین معنا که در مقام استنباط گزاره های اعتقادی به آن دو منبع مراجعه می کند؛ و البته در ادامه ممکن است از عقل برای تبیین و اثبات و یا دفاع از آن اعتقادات استفاده کند؛ هرچند نمی توان منکر شد که ممکن است در این میان برخی از متکلمان یا برخی از جریان های کلامی در اعتماد به عقل دچار افراط شوند. ضمن اینکه محدود کردن منابع معرفت دینی به قرآن کریم و سنت هم چندان موجه

به نظر نمی‌آید؛ بلکه آنچه عقل بسیط و غیر آلوده (مستقلات عقلیه به تعبیر رایج در اصول فقه) هم می‌تواند منبع معرفت دینی باشد. متکلمان ممکن است به عقل به این معنا اعتماد کنند (و در مبحثی مانند اینکه آیا فاعل افعال منسوب به ما انسانها، مثل گناهان و قبایح خود ما هستیم یا خداوند؟ و یا در مبحث جبر و اختیار و مانند آنها) با اعتماد به این عقل به تحلیل بنشینند؛ چرا که ممکن است هر یک از گروه‌های کلامی به آیه یا حدیثی تمسک کنند. این یعنی در مواردی، ظواهر قرآن و سنت به نحوی است که نمی‌توان با اعتماد به آنها به رأیی نهایی درباره برخی مسایل کلامی رسید و چاره‌ای از اعتماد به حکم چنین عقلی نداریم. شاید موارد متعددی که در قرآن کریم تشویق به تعقل و خردورزی شده ایم و یا در مواردی که نکوهش شده ایم که چرا تعقل نمی‌کنیم، ناظر به کاربرد همین قسم از عقل و ادراک عقلی باشد و گویا خداوند در این قبیل آیات به عقل به عنوان منبعی برای معرفت دینی نظر دارد.

ثانیا: ممکن است کسی بگوید علم کلام از آن رو جهل تلقی شده است که متکلمان همواره درباره یک مساله اعتقادی، با یکدیگر اختلاف دارند و هیچ وقت نمی‌توان به نحو قطعی و یقینی رأی به ترجیح یک رأی بر رأی دیگر داد. هر یک از آراء برای خود شواهد موافقی دارد و البته می‌تواند قرائنی هم بر نادرستیش اقامه کرد. بنابراین قضاوت قطعی و یقینی برای ترجیح رأی یک گروه بر گروه دیگر کار دشواری است و کسی که در پی یافتن حقیقت باشد عملاً فقط با آراء مختلف متکلمان و شواهد موافق یا مخالف آنها آشنا می‌شود و شناخت حقیقت از میان این آراء و شواهد آنها برای او رخ نخواهد داد و این یعنی علم کلام به جای آنکه برای او علم ایجاد کند او را در وادی جهل فرو برده است. در پاسخ به این احتمال باید گفت حتی اگر کسی اهل حدیث یا فقیه هم باشد ممکن است گرفتار چنین مشکلی بشود؛ یعنی او هم وقتی بخواهد شناختی از خداوند (ذات، صفات و افعال الهی) پیدا کند به قرآن و سنت که مراجعه می‌کند ممکن است به نحوی با آیات و احادیثی متعارض با یکدیگر (لا اقل در سطح ظواهر آیات و روایات) مواجه شود که قدرت بر رفع آن تعارض نداشته باشد. آیا در این صورت می‌توان گفت: علم به حدیث و فقه، جهل است و جهل به آنها، علم است؟ کافی است به اختلافات امامان چهارگانه فقهی اهل سنت (ابوحنیفه و مالک بن انس و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل) نظر انداخته شود تا آشکار گردد که هر کدام از آنها در فتوایی که می‌دهند به آیه و روایتی تمسک می‌

کنند و شواهد موافق با فتوای خود را گرد آورده اند. حال آیا می توان گفت همه آنها گرفتار جهل شده اند؟

ثالثاً: ملاصدرا درباره سخن شافعی پیرامون وصیت به کتاب های علمی و خروج کتاب های کلامی از آن وصیت نوشته است ما در جواب به شافعی سخنی نقضی می گوئیم. یعنی خطاب به او می گوئیم اگر کسی وصیت کند بعد از مرگش هر کتابی را که در باره شناخت ذات و صفات و افعال خداوند و پیامبران الهی است به نحو خاصی مصرف کنند قطعاً این وصیت شامل کتاب های کلامی می شود در حالی که شامل کتاب های فقهی و ادبی و مانند آنها نخواهد شد. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۸۱)

۲.۲ حیرت و تردید، نتیجه اشتغال به علم کلام

مخالفتان علم کلام معتقدند کسانی که به صورت تفصیلی به مباحث اعتقادی و کلامی می پردازند و سخنان پیروان ادیان و فرقه های دیگر را می شنوند به مرور زمان در اعتقادات خود دچار شک و حیرت می شوند و ای بسا دست از اعتقاد خویش بردارند. بنابراین نباید به فراگیری علم کلام روی آورد. ملا علی قاری هروی می نوشت اشتغال به کلام در ابتدای امر شخص را در حیرت فرو می برد و سرانجام هم او را به ضلالت خواهد افکند. (قاری هروی، ۱۴۲۸، ص ۱۵) محمد بن سیرین هم به هنگام روبه رو شدن با یکی از متکلمان به او گفته بود: هر چیزی را که در دین لازم بود خداوند در قالب شریعت و تبیین حلال و حرام و واجبات و محرمات در اختیار ما نهاده است و اشتغال به کلام و امور دیگر ممکن است باعث ایجاد حیرت دین شخص شود و شبهات را در قلب و فهم او بنیان نهد. (سیوطی، بی تا، ص ۱۱۴) برخی دیگر از عالمان سلف فرزندان خود را این گونه از پرداختن به علم کلام باز می داشتند: «ای فرزندم! احادیث را بنویس و از نظر کردن در علم کلام بپرهیز... متکلمان مانند کسانی هستند که در خورشید می نگرند؛ هر مقدار که در [عظمت و شکوه] خورشید بنگریم بر حیرت ما افزوده خواهد شد.» (مقری، ۱۴۱۷، ص ۱۰۲) از محمد بن عبدالکریم شهرستانی مؤلف *المَلَلِ وَالنَّحْلِ* هم نقل شده است که نزد متکلمان و فیلسوفان جز حیرت و پشیمانی چیزی یافت نمی شود. (ابن ابی العزّ، ۲۰۰۵، ص ۲۰۹)

۱.۲.۲ بررسی

این امکان که کسی یا کسانی ضمن اشتغال به علم کلام با سخنان و شبهات گروه‌ها و فرقه‌ها و ادیان دیگر آشنا شده و دچار حیرت شده باشند قابل انکار نیست. حتی ممکن است تعداد آنها اندک هم نباشد. اما باید توجه داشت که نمی‌توان از ناتوانی آنان و فرو افتادنشان در حیرت و تردید و حتی الحاد نتیجه گرفت که هیچ‌کس نباید سراغ علم کلام برود. هرگاه کسی مسیر و روش درست را در علمی (حتی فقه و تفسیر و...) نیپماید با شنیدن سخنان مختلف در مسایل آن علم دچار حیرت خواهد شد؛ اما نمی‌توان نتیجه گرفت که دیگران که مسیر درست آن علم را طی کرده‌اند نیز اجازه ندارند به آن علم بپردازند. (شعرانی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۲۰۱) علاوه بر اینکه طبیعت برخی از مباحث کلامی اقتضای آن را دارد که شخص از پرداختن به آنها خودداری کند و یا با احتیاط کامل با آنها مواجه شود تا دچار حیرت نشود؛ چنانکه در برخی از روایات آمده است که درباره ذات خداوند سخنی نگویند که هر سخنی در این باره تنها بر حیرت و سرگردانی شما خواهد افزود. (همان)

۳.۲ عدم حصول اطمینان، عاقبت پرداختن به علم کلام

یکی از انتظاراتی که از علوم می‌رود آن است که بعد از سال‌ها تلاش و تحقیق بتوانند نتیجه قابل اعتمادی را برای شخص ایجاد کنند. تنها نجات شخص از حیرت و شک کافی نیست؛ بلکه حتی اگر هم نمی‌تواند او را به یقین برساند باید لا اقل نتیجه‌ای قابل اطمینان برای او ایجاد کند. اما مخالفان علم کلام معتقدند نمی‌توان از این علم چنین انتظاری را داشت. فراوان بوده‌اند متکلمانی که در مباحث اعتقادی تفکر و تلاش بسیار کرده‌اند و اجتهادشان آنها را به باوری رسانده است اما بعد از مدتی - کوتاه یا طولانی - برایشان آشکار شد که آنچه قبلاً بدان اعتقاد پیدا کرده بودند اعتقادی درست نبوده است. بنابراین یک متکلم همواره باید منتظر باشد که با سخن و شبهه جدیدی مواجه شود که ممکن است اعتقادات و باورهای او را که قبل از این یقینی می‌پنداشت باطل کند. همین مساله است که باعث می‌شود متکلم هیچ‌گاه به اطمینان نرسد که اعتقاد امروزش همچنان و همیشه برایش باقی بماند. (نک: فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۳۲۸)

۱.۳.۲ بررسی

اولاً: این مشکل هیچ اختصاصی به علم کلام ندارد و در همه علوم - حتی فقه و حدیث - نیز این احتمال وجود دارد که فقیه و دانشمند علوم حدیث بعد از آنکه مدتی به نتیجه ای یقینی یا اطمینانی رسیده بود با شنیدن یا دیدن حدیثی (مثلاً) دست از نظر قبلی خود بردارد و همواره خود را در معرض چنین وضعیتی ببیند. اما آیا می توان کسی را پیدا کرد که بگوید به خاطر این مشکل باید از پرداختن به علم فقه و حدیث و مانند آنها خودداری کرد؟

ثانیاً: به نظر می آید این که کسی با شنیدن سخنان مخالف به بازنگری در رأی قبلی خود بپردازد بیش از آنکه نقیصه و نقطه ضعفی برای او شمرده شود باید امتیازی برای وی دانسته شود. اینکه یک شخص همواره اصرار داشته باشد که آنچه وی قبلاً به آن رسیده، هرگز نمی تواند مورد مناقشه قرار گیرد، سخن گزافی است. ما باید تلاش کنیم تمام مقدماتی را که ممکن است در نتیجه گیری مان درباره یک مسأله تأثیر گذار باشد مورد توجه قرار دهیم و در این زمینه هیچ کوتاهی نکنیم. حال اگر این مسیر علمی را به درستی طی کرده باشیم نزد خداوند (و نیز نزد همگان) مأجوریم و کسی ما را مستحق سرزنش نمی داند. و البته باید به مخاطبان خود هم بگوییم که با اعتماد به چه مقدماتی به آن نتیجه رسیده ایم و در بررسی آن مقدمات هم هیچ کوتاهی نکرده ایم. حال اگر در آینده با سخن و دلیل مخالفی مواجه شدیم که به نحوی نتیجه قبلی ما نتوانست پاسخ گوی آن سخن و دلیل مخالف باشد نباید بر نتیجه و رأی قبلی خود همچنان اصرار داشته باشیم؛ چنین اصراری نزد خداوند هم پذیرفتنی نیست و همه کسانی که مسیر درست علمی را طی می کنند نمی توانند به تأیید این اصرار ما بر سخن باطلمان بپردازند.

ثالثاً: عملاً چند متکلم را می توان نشان داد که بعد از ذکر یک مسأله کلامی و تحلیل دلایل و دیدگاه های مختلف درباره آن، بگویند من (ما) در این مسأله به چه نتیجه ای رسیده ام ولی اطمینانی به این نتیجه خود ندارم؟ نه تنها متکلمان؛ بلکه اندیشمندان هر علمی وقتی که مقدمات علمی را به طور کامل و به درستی طی کنند به هر نتیجه ای که برسند نسبت به آن اطمینان خاطر خواهند داشت. بنابراین نمی توان گفت یکی از آسیب های علم کلام آن است که اطمینان آفرین نیست؛ چرا که همواره انتظار مواجه شدن با رأی و نظر مخالفی وجود دارد که ممکن است آشنایی با آن سبب شود دست از رأی و نتیجه قبلی خود برداریم. متکلم - مانند دانشمندان بقیه علوم - همه تلاش خود را می کند تا مسیر

درست استنباط و فهم و اثبات یک اعتقاد دینی را طی کند. طبیعی است که وقتی به نتیجه ای هم رسید برای او اطمینان حاصل می شود و خداوند هم بیش از این او طلب نکرده است و نزد خداوند هم مأجور است و هم معذور؛ یعنی هم به خاطر این تلاشش از خداوند پاداش خواهد گرفت و هم در صورتی که احیانا در نتیجه نهایی به خطا افتاده باشد نزد او عذری و دلیلی موجه خواهد داشت.

۴.۲ پشیمانی، عاقبت اشتغال به علم کلام

مخالفتان علم معتقدند هر کس عمر خود را در پرداختن به علم کلام سپری کند سرانجام پشیمان می شود و پی خواهد برد که عمرش راتباه کرده و باید به جای آنکه با مباحث و مجادلات کلامی عمرش را می گذراند به حدیث و فقه روی می آورد. اندک نبوده است تعداد متکلمانی که آخر عمر خود اقرار کردند که از اشتغال به علم کلام پشیمان شدند و دیگران را از اشتغال به کلام نهی کردند؛ چنانکه امام الحرمین جوینی گاهی می گفت: «اگر عمر از دست رفته ام دوباره بازگردد بار دیگر به علم کلام روی نخواهم آورد». (سیوطی، بی تا، ص ۳۲۷) ابن جوزی در تلبیس/بلیس از قول امام الحرمین جوینی نوشته است:

من اهل اسلام و علومشان را درک کردم و در آنها به تحقیق روی آوردم و از تقلید گریختم اما اینک که عمرم به پایان می رسد از همه آن علوم دست بر می دارم و می گویم در دین خود همانند پیر زنان باشید. وای بر من اگر این لطف خداوند شامل حال من نمی شد و بر دین پیر زنان و عجزگان نمی مُردم! (نک: همان)

جوینی در اواخر عمر به شاگردانش می گفت: «خود را به کلام مشغول ندارید. من نیز اگر می دانستم کلام روزی مرا به اینجا خواهد رسانید هرگز به آن روی نمی آوردم». (همان، ص ۲۳۶) درباره ولید بن أبان کرابیسی هم نقل شده است که در هنگام وفات به فرزندانش چنین وصیت می کرد:

آیا فکر می کنید می توانید کسی را به من نشان دهید که در علم کلام از من عالم تر باشد؟ فرزندانش به او گفتند: خیر. آنگاه پدر به فرزندانش گفت: اینک شما را وصیت می کنم به پیروی از اصحاب حدیث (و نه متکلمان)؛ زیرا من حق را نزد کسانی یافتم که پیرو احادیث هستند. (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ۳۴؛ سبحانی، ۱۴۲۵، ج ۵، ص ۳۱)

درباره محمد بن عبدالکریم شهرستانی و نیز فخر الدین رازی هم در آخر عمرشان ماجراهایی مشابهی از پشیمانیشان نسبت به اشتغال به علم کلام نقل شده است. (ابن ابی العز، ۲۰۰۵، ص ۲۰۹؛ ابن قیم جوزیه، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۳۵) حتی نام کسانی چون ابن رشد اندلسی مؤلف کتاب کلامی «الکشف عن مناهج الأدله» و سیف الدین علی بن محمد آمدی مؤلف «بکار الأفكار» هم به عنوان پشیمانان از علم کلام آمده است. درباره غزالی هم گفته شده است که با وجود نوشتن کتاب های کلامی متعدد در آخر عمرش تنها کتاب های حدیثی اهل سنت مانند صحیح بخاری و مسلم را در آغوش می گرفت. (قاری، ۱۴۲۸، ص ۱۵)

۱.۴.۲ بررسی

اولاً: هم به لحاظ سندی نمی توان چندان به این قبیل داستان ها اعتماد کرد و ای بسا ساخته حنبلیان برای نکوهش متکلمان باشند. (سبحانی، بی تا، ج ۲، ص ۳۲۳) حتی بر فرض صحت آنها نمی توان نتیجه گرفت که اشتغال به علم کلام برای همگان اشتغالی ناروا است. ای بسا آنها در طول اشتغالشان به علم کلام به احادیث و سنت پیامبر کم توجهی کرده باشند و یا اینکه به نحوی دچار افراط در دقت های کلامی شده باشند که روحیه تعبد آنها در مسایل فقهی و تعبدیات ضعیف شده باشد و اینک در پایان عمر خود به خاطر این قبیل آسیب ها احساس اندوه داشته باشند. بنابراین نمی توان گفت اگر کسی خود را از این افراط ها ایمن نگهداشته باشد او هم لزوماً در پایان عمر خود پشیمان خواهد شد.

ثانیاً: همین کسانی که بعد از سال ها اشتغال به علم کلام اظهار ندامت کردند چرا صرفاً به گفتن چنین سخنانی بسنده کردند و نگفتند که کتاب های کلامی شان را بعد از مرگشان آتش بزنند و یا از بین ببرند تا دیگران به واسطه مطالعه آنها گمراه نشوند و مانند اینان در آخر عمر محزون و پشیمان نشوند؟! آنان باید لا اقل می گفتند هر کسی که کتاب های کلامی ما را مطالعه می کند تنها به بخش هایی از آنها اعتماد کند که مطابق با قرآن کریم و سنت پیامبر است. (همان)

۳. لوازم روش شناختی اشتغال به علم کلام

یکی از اهداف اهل حدیث و سلفیه در مخالفت با علم کلام آن است که مسلمانان را از اتخاذ روش های علمی نامتعارف باز دارند. مسلمانان مجاز نیستند که از روشی به باورها و

اعتقادات دینی دست یابند. ولی متکلمان روشی را برای علم برگزیده اند که در دین اسلام مقبول نیفتاده است. نادرستی این روش را می توان از آیات قرآن کریم و روایات برداشت کرد. آنان خود را گرفتار تنطع و گزاف گوئی می کنند. در مواجهه با یک پرسش تمام تلاش خود را برای تشقیق شقوق و ... مصروف می دارند. گزاره هایی متعارض و نامنسجم را به کار می برند و نهایتاً روش جدل و مرء را برای رسیدن به مقصود خود انتخاب می کنند. ذیلاً به گزارش سخنان مخالفان علم کلام در این زمینه ها پرداخته می شود.

۱.۳ استفاده از گزاره ها و استدلال های متعارض و نامنسجم

یکی از نشانه های درستی و استواری سخنان یک نویسنده و گوینده آن است که صدر و ذیل گفتارش با هم ناسازگار نباشند. حتی خداوند یکی از ویژگی ها و امتیازات قرآن کریم را آن می داند که در آن ناسازگاری دیده نمی شود. «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء: ۸۲)

مخالفان علم کلام و از جمله اهل حدیث معتقدند علم کلام حاوی گزاره هایی است که با یکدیگر سازگاری ندارند و با یکدیگر تعارض و حتی تناقض دارند. این ناسازگاری ها به نحوی است که نه می توان با تمسک به علم کلام، عقاید دینی را فرا گرفت و نه از دین اسلام در برابر مخالفان دفاع کرد. ابو احمد بن محمد الخطابی (ف. ۸۳۸ ق) در رساله الغنیة عن الکلام گفته بود:

بپرهیز از اینکه خود را به سخنان متکلمان مشغول داری و با گفته های آنان فریب بخوری. سخنان آنان دچار تهافت و تناقض بسیار است. هیچ سخنی نیست که یکی از آنان بگوید مگر آنکه شخص یا گروه کلامی دیگر در برابر آن سخنی هم وزن و همانند آن را بر زبان نیاورد. سخنان هر دو دسته با یکدیگر تعارض دارد و ترجیح یکی بر دیگری صرفاً بر اساس میزان تسلط آنها بر فنون جدل و سخنوری است. در بیشتر موارد هم صرفاً می کوشند طرف مقابلشان را ساکت کنند؛ هر چند گرفتار سخنان متعارض و ناسازگار با یکدیگر شوند. هیچ یک از گروه های کلامی در مواجهه با گروه دیگر دغدغه یافتن حقیقت را ندارد و ای بسا همه آن گروه ها ادعای باطلی داشته باشند. آنچه متکلمان را در چنین وضعیتی گرفتار کرده آن است که آنها بر بنیان صحیحی پیش نمی روند و صرفاً به دنبال آن هستند که مخالفان خود را شکست دهند.

بنابراین نباید انتظار داشت که آنان به دفاع درستی از دین اسلام در برابر منحرفان و کفار بپردازند. (سیوطی بی تا، ص ۲۲۹)

ابو القاسم لالکائی فقیه شافعی مسلک (ف. ۴۸۰ ق) از خلیل بن احمد فراهیدی این گونه نقل می کند: «قَلَّ مَا كَانَ جَدَلًا إِلَّا أُتِيَ بَعْدَهُ جَدَلٌ يُبْطِلُهُ» (همان، ص ۱۶۵)؛ یعنی هیچ جدلی نیست مگر آنکه بعد از آن جدل دیگری رخ دهد و جدل نخست را باطل سازد. مقصود او آن است که هر گاه متکلمی باب جدل را گشود حتما متکلم دیگری از همین باب بر او وارد خواهد شد و یافتن حقیقت به فراموشی سپرده می شود و نتیجه ای جز آرای متقابل بر جای نخواهد گذاشت.

از عمر بن عبدالعزیز خلیفه عباسی (خلافت: ۹۹-۱۰۱ ق) هم چنین نقل شده است: «مَنْ جَعَلَ دِينَهُ عَرَضًا لِلْخُصُومَاتِ أَكْثَرَ التَّنْقُلِ». (همان، ص ۱۷۰) مقصود این سخن هم آن است که اگر کسی بخواهد دینش را از گفت و گوها و مناظرات متکلمان به دست آورد هرگز از ناسازگاری های موجود در کلام متکلمان رهایی نخواهد یافت و سرانجام نیز با دین راستین آشنا نخواهد شد.

درباره برخی دیگر از متکلمان هم گفته شده است که همواره چنین می گفته:

استدلال های هر یک از گروه های کلامی را که در کنار استدلال های گروه دیگر می گذارم نمی توانم هیچ یک را بر دیگری ترجیح دهم. هر کسی چون من باشد اگر رحمت خداوند دست او را نگیرد حتما کافر خواهد مُرد. (ابن ابی العز، ۲۰۰۵، ص ۲۰۹)

۱.۱.۳ بررسی

می دانیم که روش جدلی اقتضاء می کند که گاهی برای ساکت کردن طرف مقابل از گزاره هایی استفاده کنیم که هرچند مورد پذیرش خود ما نیست اما طرف مقابل به آن ها باور دارد. برخی از تعارض هایی که ممکن است در کلام متکلمی پیدا شود ممکن است از این جهت باشد که گاهی بر اساس باورهای مخاطب با او سخن بگویند تا او را مجبور کند از عقاید باطلش دست بر دارد و گاهی دیگر بدون التفات به باورهای مخاطب سخن بگویند و صرفا عقاید درست را برای مخاطب تبیین می کنند. کسی که به سخنان این متکلم نظر می اندازد گمان می کند او دچار عقایدی متعارض و ناسازگار با هم است در حالی که اگر به خود آن متکلم مراجعه کند از او خواهد شنید که تعارضی میان دو گفتار او وجود ندارد.

البته روشن است که ناسازگاری و دوگانگی در اجرای عقاید یک فرد، دلیل بر سستی و ضعف عقاید اوست. حتی متکلمان خود نیز تلاش می‌کنند با واکاوی عقاید شبهه افکنان و بدعت‌گذاران، تضاد و دوگانگی در عقاید آنها را نشانشان دهند. (برنجکار، ۱۳۹۱، ص ۲۰۷) بنابراین اگر خود متکلمان در جایی گرفتار چنین عقاید متعارض و نامنسجمی شوند نمی‌توان به سخن آنها اعتماد کرد. اما این مطلب صرفاً در حد احتمال است. باید به طور عینی مواردی را نشان داد که متکلمان گرفتار نوعی تعارض در گفتار و نوشتارشان شده‌اند که به هیچ نحو قابل توجیه نیست. در بسیاری از موارد ممکن است کسی به کتابی از متکلمی مراجعه کند و در وهله اول احساس کند مطالبی که آن متکلم در جایی از کتاب گفته با مطالبی که در جای دیگر گفته سازگاری ندارد. اما وقتی به همان متکلم مراجعه می‌کند خواهد دید که میان آن دو سخن وجه توافقی برقرار است.

فرضاً هم بتوان در جایی نشان داده و ثابت کرد که متکلمی در گفته‌هایش دچار تعارض و تهافت شده باشد نمی‌توان با مشاهده مورد یا مواردی این چنین نتیجه گرفت که همه متکلمان لزوماً گرفتار چنین آسیبی شده‌اند و علم کلام ضرورتاً متکلمان را به چنین آفتی مبتلا می‌سازد.

۲.۳ انتقال موشکافانه و شبهه‌زای اعتقادات به مردم

خواجه عبدالله انصاری معتقد است روشی که متکلمان در پیش گرفته‌اند روشی شیطنانی است؛ زیرا آنان مخاطبان خود را گرفتار تشقیق و دسته‌بندی‌های گمراه‌کننده کلامی می‌کنند؛ در حالی که پیامبر اسلام فرمود: این قبیل سخن گفتن روش انبیاء نیست؛ بلکه انبیاء صرفاً در یک بیان کلی و بدون تفصیل، عقاید حق را برای مردم بیان می‌کردند و وارد موشکافی‌های کلامی نمی‌شدند؛ چرا که این موشکافی‌ها باعث کشیده شدن ذهن مردم به سوی شبهه‌ها و باعث ضعیف شدن روحیه تعبد آنها می‌شود، به طوری که دیگر مردم هیچ اعتقادی را بدون چون و چرا نخواهند پذیرفت. (انصاری، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۱۴) حتی رسول الله در حدیث دیگری چنین کسانی را که سخنان خود را این گونه موشکافانه برای مردم بیان می‌کنند لعنت فرمود. (همان، ص ۱۱۵) پیامبر در فرمایش دیگری نیز این قبیل افراد را در زمره بدترین افراد امت اسلام (شرار اُمّتی) به شمار آورد؛ زیرا عقاید دینی را موشکافانه و به تفصیل به مردم می‌آموزند و عملاً ذهن‌های آنان را دچار تشویش کرده و روحیه تعبدشان را تضعیف می‌کنند. (همان، ص ۱۱۶ و ۱۱۷) هیچ‌کسی را نمی‌توان نشان داد که

مانند رسول الله به نکوهش افرادی پرداخته باشد که می خواستند در معارف دینی تعمق کنند و خود و دیگران را به تکلف بیندازند. بعد از پیامبر هم ابوبکر و عمر با شدت با این قبیل افراد برخورد می کردند. (همان، ج ۳، ص ۱۸۲-۱۸۳) وقتی از عمر بن خطاب درباره آیه «و فَاكِهَةً وَّ اَبًا» (عبس: ۳۱) پرسیدند او آنها را به خاطر تعمق در آیات الهی و خود را تکلف انداختن برای فهم آن آیات نکوهید. (همان، ص ۱۷۸) از معاذ بن جبل - از اصحاب پیامبر - هم این گونه نقل شده است: «از بدعت گذاری در دین و دنباله روی از بدعت و نیز از تعمق و چون و چرا در دین خودداری کن و صرفاً به قرآن کریم ملتزم باش». (همان، ج ۳، ص ۲۰۱) در برخی از آیات قرآن کریم هم به پیامبر [و مؤمنان به تبع آن حضرت] دستور داده شده است که از مصاحبت با کسانی اعراض و دوری کند که در آیات الهی تعمق می کند. «وَ اِذَا رَايْتِ الَّذِيْنَ يَخُوْضُوْنَ فِىْ اٰیٰتِنَا فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّٰى يَخُوْضُوْا فِىْ حَدِيْثٍ غَيْرِهِ». (أنعام: ۶۸)

۱.۲.۳ بررسی

بررسی تحلیلی و دقیق همه مسائل اعتقادی برای همگان - بر فرض که شدنی باشد - معلوم نیست مطلوب باشد. خواص و متکلمان لازم است به زوایا و لوازم اعتقادات تفصیلاً آگاهی داشته باشند تا به خوبی بتوانند شبهات اعتقادی را پاسخ دهند. اما هیچ ضرورتی ندارد که این تحلیل های موشکافانه را به عموم متدینان هم منتقل کنند و ذهن های آنها را به آنها مشغول بدارند. متکلمی که وظیفه خود می داند از اعتقادات خود و هم دینان خود دفاع کند هرگز به خود اجازه نمی دهد که مباحث کلامی را طوری وارد جامعه کند که باعث آلوده شدن ذهن های متدینان شود و یا اینکه در ایمان آنها تزلزل ایجاد کند. کتاب های کلامی فراوانی که از فرقه های مختلف کلامی امروز باقی مانده است گواه بر این است که متکلمان کتاب های خود را در چند سطح می نوشتند. گاهی کتابی را برای عموم متدینان و کسانی که ذهن های بسیطی دارند، می نوشتند (مانند کتاب واجب الاعتقاد یا الباب الحادی عشر علامه حلّی و کتاب هایی از این دست) و گاهی هم کتاب هایی را به تفصیل و برای خواص می نوشتند و هدفشان تعمیق هرچه بیشتر ایمان متدینان و دفاع از ایمان آنها در برابر شبهات بوده است.

علاوه بر اینکه به عنوان یک نقض بر این ایراد اهل حدیث می توان گفت: کتاب های حدیثی اهل سنت و شروحنی که توسط اهل حدیث بر آنها نوشته نیز گاه شاهد تحلیل های

دقیق و بررسی احتمالات مختلف درباره یک حدیث است. آیا می‌توان گفت هیچ کتابی از کتاب‌های حدیثی و شروح آنها نباید این گونه نوشته نشود؛ چرا که ممکن است باعث ایجاد شبهه در اذهان دیگران شود؟!

۳.۳ تمسک متکلمان به جدل

یکی از جدلی‌ترین انتقادهایی که بر متکلمان گرفته شده آن است که روششان جدل است. ابوحنیفان توحیدی از زبان مخالفان علم کلام نوشته است: «الکلام کله جدل». (توحیدی، ۱۹۲۹، ج ۱، ص ۱۹۴) از سوی دیگر جدل هم در قرآن کریم و روایات به شدت نکوهش شده و هم صحابه پیامبر آن را مذمت کرده‌اند. علاوه بر اینکه کسی که از جدل استفاده می‌کند به دنبال اثبات سخن و اعتقاد حق نیست؛ بلکه تنها خواسته اش این است که کسی را که با او مخالفت می‌کند شکست دهد و یا به سکوت وا دارد. (اخوان الصفا، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۴۳۸؛ جرجانی، ۱۴۱۲، ص ۳۳) ذیلاً گزارشی از نکوهش‌های مخالفان علم کلام در این باره ذکر می‌شود. خواجه عبدالله انصاری حنبلی معتقد بود که در دین اسلام هیچ آموزه‌ای مبتنی بر تکلف و جدال جای ندارد؛ چرا که آنها بیماری امت‌های گذشته بوده است. تکلف و جدال هرگز خیری در پی ندارد و قرآن کریم از آنها نهی کرده است و رسول الله هم از اشتغال مسلمانان به آنها کراهت و بیزاری داشت. (انصاری، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۷)

۱.۳.۳ نکوهش جدل در آیات قرآن

شمار آیه‌ای از قرآن کریم به نکوهش جدل پرداخته فراوان است. با توجه به اینکه متکلمان هم روش جدلی را برگزیده‌اند تمام نکوهش‌های مذکور در این آیات شامل متکلمان هم خواهد شد. برخی از این آیات را مخالفان علم کلام صریحاً ذکر کرده‌اند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۳۳۰؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۸۰) و برخی دیگر را اگر چه ذکر نکرده‌اند اما قابلیت آن را دارند که مخالفان علم کلام با تمسک به آنها به نکوهش علم کلام بپردازند.

- مطابق آیه «ما ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ.» (زخرف: ۵۸) کسانی که با پیامبر اسلام دشمنی و خصومت دارند از جدل استفاده می‌کنند. بنابراین متکلمان روشی را برگزیده‌اند که دشمنان پیامبر برای دشمنی با آن حضرت برگزیده‌اند.

- برابر آیه «و إن جادلوك فقل الله أعلم بما تعملون» (حج: ۶۸) اگر مخالفان پیامبر از باب جدل با او وارد گفت و گو شوند پیامبر مأمور بود به جای ادامه گفت و گو با آنان صرفاً باید بگوید خداوند از آنچه شما می دانید آگاه تر است. بنابراین در مواجهه با متکلمان باید از ادامه گفت و گو خودداری کرد و نباید از روش آنان - حتی برای شکست آنان - استفاده کرد.
- در آیه «و یجادل الذین کفروا بالباطل لیدحضوا به الحق» (کهف: ۵۶) کافران با توسل به روش جدلی خود می کوشند باطل را بر حق پیروز گردانند. این ویژگی جدل است که برای غلبه کفر بر حق از آن استفاده می شود نه اینکه دینداران با چنین روشی به اثبات حق و ابطال باطل پردازند. بنابراین مؤمنان نمی توانند از روشی جدلی متکلمان استفاده کنند چون نمی توان با استمداد از آن به اثبات حق اقدام کرد.
- مطابق آیه «إن الشیاطین لیوحون إلی اولیاءهم لیجادلواکم و إن أظتموهم إنکم لمشركون» (انعام: ۱۲۱) شیطان ها به دوستان خود در زمین می گویند چگونه با مسلمانان به جدال برخیزند. اگر مسلمانان هم از آن مشرکان اطاعت کنند مشرک خواهند شد. اینک متکلمان هم که جدل را برگزیده اند از روشی استفاده می کنند که شیطان ها آنها را به آنان القاء کرده اند. متدینان هم اگر از روش متکلمان دنباله روی کنند همانند آنها خواهند شد.
- در آیه «و ما یجادل فی آیات الله إلا الذین کفروا» (غافر: ۴) در این آیه هم تنها گروهی که در آیات قرآن جدل (و چون و چرا) می کنند کافران هستند. بنابراین مؤمنان نسبت به قرآن هیچ چون و چرا و جدل نمی کنند و مطیع آن هستند و روحیه آنها نسبت به قرآن صرفاً تعبد و اطاعت است. این در حالی است که متکلمان اهل چون و چرا و جدل هستند. ابراهیم بن احمد خواص (ف. ۲۸۴ق) با تمسک به همین آیه گفته بود: «هیچ زندقه و کفر و بدعت و جرأتی در دین ایجاد نشده است مگر آنکه ریشه در علم کلام و جدل و مرء داشته است. (مقری، ۱۴۱۷، ص ۸۹-۹۰)
- برابر آیه: «و یرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء و هم یجادلون فی آیات الله» (رعد: ۱۳) در این آیه هم یکی از مجازات های خداوند (گرفتار صاعقه شدن) را به عنوان کیفر کسانی ذکر کرده است که در آیات الهی جدال می کنند. اصل تنبیه برای کسانی که از جدل استفاده می کند و نسبت به آیات الهی تعبد ندارند مسلم است

حال متکلمان هم باید منتظر کیفر الهی بنشینند؛ حتی اگر در دنیا هم در قالب صاعقه و مانند آن نباشد در آخرت گرفتار عذاب‌های آخروی خواهند شد.

۲.۳.۳ نکوهش جدل در روایات

پیامبر اسلام فرمودند مرء و جدل را رها کنید چرا که نخستین چیزی است که خداوند (بعد از نهی از پرستش بت‌ها و شرب خمر) من را از آن باز داشت. شیطان از اینکه اطاعت شود نا امید شد و به جای آن رضایت داد که مردم در دین جدل و مرء کنند. از جدل و مرء پرهیزید که بنی اسرائیل را به هفتاد و یک گروه تبدیل کرد و مسیحیان را هفتاد و گروه ساخت و امت من هم (به واسطه رواج جدل میان آنها) هفتاد و سه گروه خواهند شد که همه آنها در گمراهی و ضلالت خواهند بود و تنها گروهی نجات خواهند یافت که از جدل و مرء و چون و چرا پرهیزند و پیرو من و اصحابم باشند. (انصاری، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۶۴) ذیل آیه «إِنَّ الدِّينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ» (أنعام: ۱۵۹) هم گفته شده است که مقصود از آنان کسانی هستند که اهل مخاصمه و مرء و جدل در دین الهی هستند. (همان، ج ۴، ص ۳۱۲)

بُغْضی که پیامبر نسبت به اهل جدل و خصومت داشت نسبت به هیچ شخص دیگری نداشت. هر قدر جدل و خصومتشان بیشتر می شد بُغْض حضرت هم افزایش می یافت. (همان، ج ۱، ص ۱۳۴) حتی روایتی به همین مضمون از عایشه از پیامبر نقل شده است که خداوند همین گونه با اهل جدل و خصومت برخورد می کند. (همان، ج ۱، ص ۱۳۷) هر گاه خداوند شرراً برای قومی بخواهد باب جدل را بر روی آنان می گشاید. (همان، ج ۵، ص ۱۲۳) اهل جدل بدترین افراد اهل قبله (مسلمانان) هستند. (سیوطی، بی تا، ص ۱۰۲) پیامبر در روایت دیگری فرمودند: هیچ قومی از هدایت به ضلالت گرفتار نشد مگر بعد از آنکه از جدل استفاده کرد. پیامبر بعد از این روایت به آیه «مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ» (زخرف: ۵۸) تمسک کردند. (انصاری، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۵۰) هنگامی که چند تن از اصحاب پیامبر به نزاع در برخی از مباحث اعتقادی دین مشغول بودند پیامبر بسیار خشمگین شدند و فرمود: ای امت محمد! (ص) آیا من به شما دستور دادم که چنین کنید. آیا شما را از نزاع و گفت و گو در مسایل اعتقادی نهی نکردم! امت‌های پیشین هم به خاطر همین گفت و گوها و نزاع‌ها به هلاکت افتادند. پیامبر در ادامه فرمود: جدل و مرء را رها کنید. خیر و سود آن کم است و میان برادران عداوت و دشمنی ایجاد می کند. هیچ کس از فتنه ی مرء و جدال ایمن نیست؛ هم شک و تردید را در پی دارد و هم باعث حَبْط

عمل های خیر شما خواهد شد. (شعرانی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۲۰۱) فرد مؤمن هرگز جدل و مراء نخواهد کرد. همین گناه برای مسلمان بس که از جدل استفاده کرده باشد. شخص جدل کننده در روز قیامت مورد شفاعت قرار نخواهد گرفت. من سه خانه را در پایین و میان و بالای بهشت برای سه شخص ضمانت می کنم: خانه ای را که در قسمت بالای بهشت است برای کسی ضمانت می کنم که جدل و مراء را ترک کرده باشد. (انصاری، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۶۴) و هر کس علم را فرا بگیرد تا به وسیله آن بر عالمان مباحات و فخر بفروشد و یا اینکه به جدال با نادانان پردازد در آتش جهنم خواهد افتاد. (همان، ج ۱، ص ۱۵۴) عمر بن الخطاب هم در نکوهش از تمسک به جدل در دین می گفت: «اتقوا الله فی دینکم.» مقصودش این بود که به دنبال آن نباشید که دیتان را از طریق جدل به دست آورید. (شاطبی، ۱۴۲۰، ص ۵۷۳)

۳.۳.۳ بررسی نکوهش های قرآن و روایات از جدل

نباید تردید داشت که جدل در دین نمی تواند روشی باشد که به خودی خود مطلوب باشد. هم آیات و هم روایات ذکر شده به خوبی دلالت بر آن دارد که جدل و مراء در دین امر مذمومی است. علت این نکوهش هم آن است که در جدل معمولاً به دنبال اثبات حق نیستند و تنها هدف شخص مجادل آن است که در برابر شخص دیگر حرفی برای گفتن داشته باشد تا بتواند او را به سکوت وا دارد. با این وجود باید توجه داشت که جدل دارای اقسامی است: جدل احسن و جدل غیر احسن. (طباطبایی، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۳۷۱-۳۷۴) اگر قرآن کریم در موارد متعددی از جدل نهی کرده مرادش جدل غیر احسن بوده و در مواردی هم که دستور به جدل داده مقصودش جدل احسن بوده است. برخی از موارد جدل احسن در قرآن کریم را در آیات زیر جست:

- «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل: ۱۲۵) در این آیه فعل امر «جَادِلْهُمْ» بر فعل امر «أَدْعُ» عطف شده است. یعنی پیامبر همچنانکه مأمور بود که از طریق حکمت (برهان) و موعظه حسنه (خطابه) مردم را به سوی خداوند فرا بخواند باید با کسانی که از باب جدل با آن حضرت وارد می شدند هم جدل احسن می کرد. (طباطبایی، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۳۷۱-۳۷۴)

- در آیه دیگری هم خطاب به رسول الله (ص) و مسلمانان همین مضمون چنین آمده است: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (عنکبوت: ۴۶) یعنی اگر یهودیان

شروع به جدل با پیامبر کردند حضرت نباید از همان طریق جدلی که آنان استفاده می کردند (جدل قبیح؛ که در آن فقط می خواستند در برابر پیامبر ابراز وجود کنند) بلکه پیامبر باید از جدال احسن استفاده می کرد یعنی هر چند سخنانی که به آنها می گوید باعث سکوت و شکست یهودیان بشود اما مقصود پیامبر آن نباشد که صرفاً آنها را شکست دهد بلکه به دنبال اثبات حق باشد (همانطور که در برهان علاوه بر اثبات حق می توان طرف مقابل را به سکوت وا داشت).

قرآن درباره برخی دیگر از پیامبران هم گفته است که آنان از جدل استفاده کرده اند؛ چنانکه درباره حضرت ابراهیم (ع) چنین آمده است: «يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ» (هود: ۷۴) برابر این آیه وقتی فرشتگان عذاب نزد حضرت ابراهیم (ع) آمدند و به وی خبر دادند که بنا دارند قوم حضرت لوط (خواهر زاده حضرت ابراهیم) را عذاب کنند حضرت ابراهیم (ع) به جدل با آن فرشتگان برخاست. در برخی از منابع حتی جدل های پیامبر با برخی از منحرفان (مانند ابن زبیری) و مناظره و مجادله امام علی علیه السلام با برخی از شخصیت های فرقه های انحرافی هم گزارش شده است. (جرجانی، ۱۳۲۵، ج ۱، ص ۲۶۷)

پیامبر اکرم (ص) نیز در روایتی خود را به عنوان «نحن المجادلون فی دین الله» معرفی کرده است. (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۲۵؛ طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۵) امام حسن عسکری علیه السلام در تبیین «جدل غیر احسن» فرمود:

آن است که با فردی که اهل باطل است به جدال برخیزی و نتوانی سخن باطل او را با دلیل مردود سازی بلکه به انکار سخن او اکتفا ورزی و یا آنکه او سخن حقی را مطرح نموده و هدف او این است که از آن به گونه ای بر اثبات سخن باطل خود بهره گیرد و تو از بیم آنکه او به چنین هدفی بررسی دست نیابد آن مطلب حق را انکار نمایی. چنین جدالی بر پیروان ما روا نیست زیرا مایه تقویت مخالفان و تضعیف شیعیان می گردد.

امام حسن عسکری علیه السلام در تبیین معنای «جدال احسن» هم فرمود: «همان است که خداوند به پیامبر تعلیم داد. وقتی مردی که درصدد انکار معاد برآمده بود و می گفت: «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» (یس: ۷۸) خداوند به پیامبر فرمود در پاسخ آن منکر معاد چنین بگوید: «قُلْ يَحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (یس: ۷۹) و نیز به آن منکر بگوید: «الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا» (یس: ۸۰) و بار دیگر در جواب آن منکر بگوید: «أَو لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ لَا يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» (یس: ۸۱) این پاسخ های سه گانه پیامبر به آن منکر معاد؛ از باب جدال احسن بوده است و پیامبر از

جانب خداوند به انجام این جدل مأمور بوده است؛ و پرده را از شبهات کافران و منکران معاد کنار زده و عذر آنان را قطع کرده است. (طبرسی، 1403، ص ۲۱ و ۲۲)

امام صادق علیه السلام نیز به برخی از یاران خود فرمود: «خَاصِمُوهُمْ وَ بَيِّنُوا لَهُمُ الْهُدَى الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَ بَيِّنُوا لَهُمْ ضَلَالَتَهُ»؛ (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۰، ص ۴۵۲) یعنی با مخالفان مناظره کنید. هم برایشان آشکار کنید که شما در چه مرتبه ای از هدایت قرار دارید و هم نشانشان دهید که آنها در گمراهی قرار دارند.

قاضی عَضُدُ الدینِ اِیجی و جرجانی بر آن شده اند که جدلی که از آن نهی شده استدلالی است که از در لجاجت و تَحَكُّمِ حاکم است و در آن عقاید حق با آرای باطل مخلوط می شود و باطل را به شکلی تزئین می کنند که حق پنداشته می شود. آیات نهی کننده از جدل که پیش از این ذکر شد درباره همین قسم از جدل هستند. در برابر آن هم جدل حق قرار دارد که پیامبر هم مطابق آیه «و لا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (عنکبوت: ۴۶) مُجَاز به استفاده از آن بود و مطابق آیه «جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل: ۱۲۵) مأمور بود از آن استفاده کند. (جرجانی، ۱۳۲۵ق، ج ۱، ص ۲۶۷)

طبرسی کتاب الاحتجاج را برای این منظور نوشت که نشان دهد پیامبر و امامان معصوم از جدال احسن استفاده کرده اند. وی نوشته بود:

آنچه مرا بر تألیف این کتاب برانگیخت، عدول و صرف نظر نمودن گروهی از علمای امامیه از طریق احتجاج و روش جدال - هرچند بر حق - می باشد، به گمان من آنان پیامبر (ص) و ائمه (ع) هرگز مجادله نکرده و به پیروان خود نیز اجازه نداده اند، بلکه آنان را نهی کرده و آن را نکوهش نموده اند، من بر آن شدم تا کتابی را تألیف کنم که در برگرنده نمونه هایی از گفت و گوهای آنان در زمینه اصول و فروع با مخالفان می باشد. آنان در این گفت و گوها از جدال به حق بهره گرفته اند و نهی آنان از مجادله متوجه افراد ناتوان است که نمی توانند دین را به خوبی بیان کنند، نه برجستگان و آزمودگان در روش احتجاج که بر اهل لجاج غالب می آیند، بلکه آنان از جانب ائمه (ع) به انجام این کار مأموریت یافته و بدین جهت به منزلت‌های والا دست یافته و فضیلت هایشان رواج یافته است. (طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۳)

۴. نتیجه‌گیری

اهل حدیث افزون بر ذکر دلایل متعدد بر تحریم اشتغال به علم کلام، کوشیدند با ذکر آنچه لوازم ناروای اشتغال به علم کلام می‌دانستند، به نکوهش اشتغال به این علم بپردازند. که از جمله آنها لوازم معرفت‌شناختی و روش‌شناختی هستند.

این تلاش مخالفان علم کلام به منزله تذکر هشدارهایی برای متکلمان بوده است که اگر مسیر درست این علم را طی نکنند ممکن است دچار چه آفت‌ها و انحرافات شوند. متکلمان از این جهت باید قدر دان این تذکر اهل حدیث یا سلفیه باشند. با این وجود، باید توجه داشت که این پیامدها هیچ اختصاصی به متکلمان ندارد و دانشمندان هر علمی - از جمله فقه و حدیث - را هم می‌تواند شامل شود؛ ضمن اینکه نمی‌توان به خاطر این پیامدها اعلام کرد که هیچ کس نباید به فراگیری علم کلام بپردازد؛ چرا که علم کلام ذاتاً چنین لوازمی را ندارد و آنچه باعث بروز چنین پیامدهایی می‌شود عملکرد نادرست برخی از کسانی است که بر اساس روش نادرستی خود را به این علم مشغول داشته‌اند.

بنابراین هر کس می‌خواهد از طریق علم کلام به تبیین و اثبات از اعتقادات دینی و دفاع از آنها بپردازد باید مراقب باشد در مسیر کلام پژوهی خود دچار انحراف نشود. انحرافات که مقتضای ذات علم کلام نیستند؛ بلکه می‌توانند ناشی از عدم التزام درست به ملاحظات معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، اعتقادی، اخلاقی و جامعه‌شناختی باشند.

کتاب‌نامه

- قرآن کریم.
- ابن ابی العز الحنفی، (۲۰۰۵م) شرح العقیده الطحاویة، بغداد، دار الکتب.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، (۱۴۲۵ق)، شرح العقیده الإصفهانیة، بیروت، المكتبة العصریة.
- ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی، (۱۴۲۱)، تلبیس ابلیس، بیروت، دارالفکر.
- ابن عماد حنبلی، (۱۴۰۶)، شذرات الذهب، بیروت، دار ابن کثیر.
- ابن قدامة مقدسی، (۱۴۱۰ق)، تحریم النظر فی کتب الکلام، ریاض، دار عالم الکتب.
- ابن قیم جوزیه، (۱۴۱۵ق)، شرح القصیده النونیة، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابوحیان التوحیدی، (۱۹۲۹)، المقابسات، مصر، المكتبة البهاریة.
- إخوان الصفا، (۱۴۱۲ق)، رسائل إخوان الصفا و خلان الوفاء، بیروت، الدار الاسلامیة.
- انصاری هروی، خواجه عبدالله، (۱۴۱۸ق)، ذم الکلام، مدینه، مكتبة العلوم و الحكم.

- برنجکار، رضا، (۱۳۹۱ش)، روش شناسی علم کلام، قم، انتشارات دار الحدیث.
- تفتازانی، سعدالدین، (۱۴۰۹ق)، شرح المقاصد، قم، الشریف الرضی.
- جرجانی، علی بن محمد، (۱۳۲۵ق)، شرح المواقف، قم، انتشارات الشریف الرضی، ۱۳۲۵ق.
- جرجانی، علی بن محمد، (۱۴۱۲ق)، التعریفات، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ چهارم.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، (۱۴۱۳ق)، تاریخ الإسلام، بیروت، دارالکتب العربی، الطبعة الثالثة.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، (۱۴۲۷)، سیر أعلام النبلاء، قاهره، دارالحدیث.
- سبحانی، جعفر، (۱۴۲۵ق)، رسائل و مقالات، قم، موسسه امام صادق علیه السلام، چاپ دوم.
- سبحانی، جعفر، (بی تا)، بحوث فی الملل و النحل، قم، موسسه امام صادق علیه السلام، قم، موسسه امام صادق علیه السلام.
- سیوطی، جلال الدین، (بی تا)، صون المنطق و الکلام، قاهره، مجمع البحوث الاسلامیة.
- شاطبی، ابو اسحاق، (۱۴۲۰ق)، الاعتصام، بیروت، دار المعرفة.
- شعرانی، ابو الحسن، (۱۳۸۸ق)، (تعلیقه بر) شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی، تهران، دارالکتب الاسلامیة.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۸۷ش)، تفسیر القرآن الکریم، قم، انتشارات بیدار، چاپ دوم.
- طباطبایی، محمد حسین، (۱۴۱۲ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ پنجم.
- طبرسی، ابو منصور احمد، (۱۴۰۳ق)، الاحتجاج، مشهد، نشر المرئضی.
- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ق)، مجمع البیان، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم.
- فخر رازی، التفسیر الکبیر، (۱۴۲۰ق)، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ سوم.
- قاری هروی، ملا علی، (۱۴۲۸ق)، شرح کتاب الفقه الاکبر، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ دوم.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۴ق)، بحار الانوار، بیروت، موسسه الوفاء.
- مقری، عبدالرحمان بن احمد، (۱۴۱۷ق)، احادیث فی ذم الکلام، ریاض، دار اطلس للنشر والتوزیع.
- میبدی، رشیدالدین، (۱۳۷۱ش)، تفسیر کشف الاسرار، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم.